

بررسی تحلیلی عملکرد نظامی حکومت صفوی در شورش افغانه

رضا شجری قاسم خیلی*، ابراهیم مشفق‌فر**

چکیده

سقوط حکومت صفویه به سال ۱۱۳۵ق. ق به واسطه شورشی در شرق کشور، محصول علل و عوامل چندی است که یکی از آنها به عملکرد نظامی حکومت صفوی در قبال شورش افغانه برمی‌گردد. هرچند دولت صفوی طی سال‌های ۱۱۲۰ تا ۱۱۳۵ق. اقدامات قابل توجهی در عرصه نظامی برای مقابله با شورش افغانه به عمل آورد، اما توفیقی حاصل نکرد. پاسخ به چرایی ناکامی در حوزه نظامی و تحلیل عوامل خنثی‌کننده یا کم‌اثرکننده مدیریتی، اجتماعی و سیاسی این اقدامات، مهم‌ترین دغدغه‌های این پژوهش است. برای یافتن علل و عوامل حقیقی بروز چنین شرایطی، اقدامات نظامی انجام‌شده در مهار این بحران و موانع و کاستی‌ها و نارسایی‌های موجود بررسی گردید. در مجموع عواملی چون غفلت‌ها، سستی‌ها، وقت‌کشی‌ها، سوء مدیریت نیروها و عوامل مرکزی، ضعف فرماندهی و ضعف اطلاعاتی و نبود انگیزه مقاومت و جنگ، شورشیان افغان را پیروز نهایی این کشاکش‌ها قرار داد. البته نقش عوامل ساختاری، اجتماعی، سیاسی و مدیریتی دوره سلاطین پیشین که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم نیروی نظامی را تضعیف می‌کرد، غیرقابل انکار است. روش این پژوهش روش گردآوری اطلاعات، ارزیابی داده‌ها و تجزیه و تحلیل آنها، به شیوه تبیین تاریخی است.

واژه‌های کلیدی: شورش افغانه، سلطان حسین، نیروهای نظامی، عوامل مدیریتی، شکست‌های نظامی.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه مازندران. (r.shajari@umz.ac.ir)

** استاد بازنشسته دانشگاه امام حسین (ع) و پژوهشگر تاریخ نظامی ایران

(emoshfegifar@yahoo.com)

مقدمه

هرچند حکومت صفوی در مرحله پایانی عمرش، از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تضعیف شده بود اما این ضربه تمام‌کننده افغانه بود که میخ آخر را به تابوت صفویه کوبید، از این منظر در میان اسباب سقوط این سلسله، بُعد نظامی آن اهمیت می‌یابد. گزارش‌های منابع متعدد داخلی و خارجی نشان می‌دهد که حکومت شاه سلطان حسین صفوی اقدامات قابل توجهی در بعد نظامی برای مقابله با شورش افغانه به عمل آورده است، اما چرا این اقدامات در رفع شورش مزبور موفقیت‌آمیز نبود؟ پرسشی است که در تحقیق حاضر در صدد پاسخگویی بدان برآمده‌ایم. تحلیل عوامل خنثی‌کننده یا کم‌اثر کنند I مدیریتی، اجتماعی و سیاسی این اقدامات، از دیگر دغدغه‌های این پژوهش است.

چنین می‌نماید مواردی چون تعلل، سوء تدبیر، ضعف فرماندهی و ضعف اطلاعاتی نبود انگیزه مقاومت و جنگ و همچنین عوامل ساختاری، اجتماعی، سیاسی و مدیریتی سلاطین صفوی که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم نیروی نظامی را تضعیف می‌کرد، از مهم‌ترین علل و دلایل ناکامی صفویه در مقابله با شورش افغان‌ها بوده است. برای ارزیابی و آزمون فرضیات مذکور، لازم دانسته ضمن بررسی تحلیلی فعل و انفعالات نظامی سال‌های ۱۱۲۱ تا ۱۱۳۵ ه.ق عوامل راهبردی، تاکتیکی، مدیریتی، سیاسی و انسانی مؤثر در بخش نظامی نیز مورد توجه قرار گیرند تا نتیجه نسبتاً قابل اطمینانی به دست آید. برای نیل به این مقصود بررسی و تحلیل علل و عوامل خنثی‌کننده یا کم‌اثرکننده این اقدامات نظامی حکومت صفوی در قبال شورش ضروری می‌نماید. لذا در این نوشتار سعی شده است اقدامات به‌عمل آمده نظامی در دفع و رفع شورش افغانه و عوامل خنثی‌کننده این اقدامات به‌مثابه چتر فراگیری بر ملاحظات ذکر شده باشد.

با وجود تحقیقات ارزشمندی که محققان عصر صفویه و صفویه شناسان تاکنون انجام داده و در مورد علل و عوامل زوال حکومت صفویه دستاوردهای مهمی داشته‌اند، اما هنوز ابعاد ناشناخته‌ای از این موضوع از جمله در بُعد نظامی وجود دارد و داده‌ها و اطلاعات تاریخی موجود می‌توانند زوایای تاریکی از این حادثه مهم تاریخی را روشن نمایند. در این راستا مینورسکی در تعلیقاتی که بر کتاب «تذکره الملوک» نگاشته است یکی از عوامل چندگانه سقوط دولت صفویه را عرصه نظامی و آن‌هم مخالفت شدید

میان عناصر قدیم و جدید در طبقات نظامی ایران، می‌داند (مینورسکی، ۱۳۷۸: ۳۷). لارنس لکهارت نیز در اثر ارزشمند خود «انقراض صفویه و استیلای افغانه» ضمن تأیید سخنان مینورسکی، غفلت و عدم اعتنای سلاطین پس از شاه‌عباس کبیر به سپاهیان و سال‌های طولانی صلح و آرامش پس از جنگ با عثمانی را از مهم‌ترین عوامل نظامی انقراض صفویه معرفی می‌کند (لکهارت، ۱۳۶۸: ۲۶).

روش انجام این پژوهش در سطح داده‌شناسی، روش تحقیق اسنادی تاریخی است. ابتدا با استفاده از روش علمی تحقیق در تاریخ، اطلاعات منابع مختلف جمع‌آوری شده، در مرحله بعد (مرحله‌گزینش داده‌ها) بر اساس اصول نقد تاریخی (نقد داخلی و خارجی) متون و منابع، از مطالب موردنیاز استفاده گردید. در این جستار سعی شده است با روش تبیینی (علت‌یاب) و تفسیری - تفهیمی (معنا کاو) به «علل» و «دلایل» ناکامی صفویان در مواجهه با شورش افغانه، پاسخی درخور داده شود. در بیان اهداف و ضرورت انجام چنین تحقیقی، باید گفت هم برای پر کردن خلأهای موجود در عرصه پژوهشی و هم برای رفع نیازهای نظامی - سیاسی نظری و عملی زمان حاضر انجام چنین تحقیقاتی عاری از فایده نخواهد بود.

تمهیدات و اقدامات نظامی حکومت صفوی در مقابله با شورش افغانه

تهیه و تدارک نیروی نظامی و تمهیدات مالی و تدارکاتی حکومت صفوی برای مقابله با شورش افغانه، امری انکارناپذیر است؛ اما این اقدامات بنا بر عوامل عدیده ساختاری، اجتماعی، سیاسی و... در سرکوبی شورش افغانه مؤثر واقع نشد. اقدامات و تمهیدات نظامی دولت مرکزی از زمانی که دامنه شورش افغانه به رهبری میر ویس به رویارویی نظامی کشیده شد تا زمانی که آخرین مصاف در گلناباد به وقوع پیوست، با ضعف‌های ناشی از اوضاع نابسامان سیاسی - اجتماعی و خطاهای استراتژیک توأم بود. با مروری به این اقدامات، نارسایی‌ها و علل ناکامی‌ها در حوزه نظامی آشکار می‌گردد:

وقتی میر ویس اولین تحرکات نظامی خود را به عمل آورد نیروهای دولتی بی‌خبر بودند. میر ویس در اوایل ۱۱۲۱ق در قلات، در پنج شش منزلی قندهار که موطن او بود، مخفیانه به جمع‌آوری نیروی جنگی از غلزایی‌ها و اهل و الوس خود و از قبایل بلوچ پرداخت (مرعشی، ۱۳۶۲: ۳۹؛ کراسینسکی، بی‌تا: ۳۹) درحالی‌که عوامل نظامی و

اطلاعاتی حکومت بویی از آن نبردند. در اقدام بعدی نیز گرگین خان، فرمانده نیروهای دولتی و حاکم قندهار نه تنها از حرکت میر ویس در فراخواندن مخفیانه سرکردگان فرقه کاکری مطلع نشد، بلکه خود نیز در کمین آنها گرفتار آمد و جانش را از دست داد (مرعشی، ۱۳۶۲: ۶). میر ویس قلعه قندهار را تسخیر کرد و اسباب گرگین خان را تصاحب و به قلعه منتقل کرد.

فرمانده بعدی نیروهای دولتی مقابله با میر ویس، الکساندر میرزا برادرزاده گرگین خان بود. او در صفر ۱۱۲۱ ق به قصد سرکوبی ایل کاکری، قندهار را ترک گفت (لکهارت، ۱۳۶۲: ۱۰۱) و وقتی به حوالی قلعه رسید در آن را مسدود دید، ناگزیر فرود آمد. پیش از آمدن الکساندر میرزا، میر ویس از روی مکر پیغام فرستاد که من این کار را سر خود نکرده‌ام بلکه امرای پادشاهی مرا نوید حکومت قندهار به شرط قتل گرگین خان داده بودند. الکساندر میرزا ناچار به این سخن راضی شد و روانه هرات گردید و میر ویس به استحکام قلعه پرداخت و سرداران حوالی قندهار را به اطاعت درآورد و در امر حکومت مستقل گردید. (۱۱۲۲ ه.ق) (مرعشی، ۱۳۶۲: ۷-۸)

فرمانده دیگری که به قندهار مأموریت یافت، خسرو میرزا (کیخسرو) برادرزاده گرگین خان بود. روند حرکت این اردو به قندهار و مواجهه آن با غلزیایی‌ها از چند جهت با مشکل مدیریتی توأم بود و درنهایت عملیات آن نیز به سبب سوء تدبیر شکست خورد. حرکت اردوی خسرو میرزا از اصفهان به قندهار یک سال طول کشید. علت این کندی حرکت، این بود که کیخسرو در تهیه پول برای مصارف جنگی با فرمانده ایرانی لشگر قزلباش، دچار اختلاف شد.^۱ (لکهارت، ۱۳۶۲: ۱۰۳) کیخسرو با شکست قوای میر ویس در کنار رود هیرمند، به سمت قندهار حرکت کرد و به محاصره قلعه پرداخت و در پایان دو ماه به‌اندازه‌ای از مدافعان کاست که قلعه‌گیان

۱. در زمینه تأمین منابع مالی، اقدامات قابل توجهی صورت گرفت. پادشاه صفوی به‌عنوان متولی آستان قدس رضوی در تخصیص املاک آن به‌صورت وقفی به مصارف نظامی نیز اقدام می‌کرد، چنانچه مزرعه دینه‌تپه را برای مخارج نظامی وقف کرد. نیز عشر ده و نیم سیورغالات توسط عوامل صدر جمع‌آوری گردید (حسن‌آبادی، ۱۳۶۸، ۷۰). به نوشته شاردن زمین‌هایی که در ازای مزد و حقوق به تیول داده می‌شد از تفتیش مأموران شاه معاف بود. این تیول‌ها ملک صاحب تیول بود و تیول‌داران با سکنه تیول به‌دلخواه رفتار می‌کردند. (لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۲۱)

حاضر شدند تحت شرایطی سر تسلیم فرود آورند. در اینجا یکی از اشتباهات کیخسرو رخ نمود. در مورد نحوه خطای وی منابع گرجی و ایرانی دو قول متفاوت دارند. در شرح وقایع اثر سخنیآ چخایدزه آمده است:

«کیخسرو از نابخردی محض این پیشنهاد را نپذیرفته و گفته بود که آنان باید بدون قید و شرط تسلیم شوند و در نتیجه غلزایی‌ها مصمم به ادامه جنگ شدند. در اردوی... [دولتی] اسهال خونی شایع شد و در [۱۴ شعبان] الکساندر پسرعموی کیخسرو و عده‌ای از سواران وی در زد و خورد مختصری کشته شدند.» (همان، ۱۰۷ به نقل از بروسه، تاریخ گرجستان، ۱۰۵/۲)

در میان منابع ایرانی در مجمع التواریخ جزئیات این حادثه بیان شده است که بعضی از مشاوران خسرو خان به او گفتند:

«اگر شما به این سهولت تسخیر قلعه قندهار نمایید و این خبر به حضور پادشاه رسد، متصدیان و کارکنان پادشاهی از شما بازخواست خزانه و محاسبه خرج آنها را خواهند خواست و این معنی موجب وهن احوال شما و قلت منافع خواهد بود. بهتر آن است که بالفعل مردمی که داخل قلعه شده‌اند باز باید طلبید و مقدمه محاربه را طول باید داد تا صعوبت این امر در نظرها موجب عظمت این کار گردد و دستاویزی برای خرج خزان به دست آید. خسرو خان از بخت‌برگشتگی و سوء تدبیر مردم را از دروازه قلعه به قهر و جبر بازگردانید» (۱۱۲۴ هـ.ق) (مرعشی، ۱۳۶۲: ۹-۱۰).

به‌هرحال شکست فاحشی نصیب نیروهای دولتی گردید و تعداد زیادی از آنان کشته شدند و بسیاری نیز اسیر و دستگیر و خسرو خان کشته شد و معدودی قزلباش، فرار نمودند و تمامی اسب و اسباب و توپخانه به دست افراد میر ویس افتاد و تا ولایت خواف به تصرف آنان درآمد (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۱۷). بنابراین در مجموع عواملی چون ضعف فرماندهی قوای دولتی، ضعف اطلاعاتی، نبود انگیزه مقاومت و جنگ در نیروهای اعزامی از مرکز و سوءظن فرمانده اعزامی نسبت به تصمیمات مقامات مرکز در این شکست فضاحت‌بار مؤثر بوده است و این نارسایی‌ها ریشه در مشکلات سیاسی و مدیریتی مرکز داشت.

فرمانده بعدی از میان قورچیان نامزد مأموریت جنگ با میر ویس گردید، قورچی سالخورده‌ای به نام محمد زمان که با تأمل حرکت کرد و مدتی طول کشید تا او و

لشکریانش به مشهد رسیدند؛ اما به علت بیماری و مرگ وی، نیروهایش بدون درگیری با غلزایی‌ها، متفرق گشتند (مرعشی، ۱۳۶۲: ۱۸-۱۷). چنین اتلاف وقت‌هایی در تقویت و تثبیت موقعیت میر ویس مؤثر بود. گماشتن فرد سالخورده و توقف مأموریت اردوی اعزامی با مرگ او، گوشه دیگری از بی‌تدبیری تصمیم‌گیران عالی مستقر در اصفهان در قبال جریانات ویرانگر قندهار بود؛ بنابراین میر ویس در اواخر عمر، شالوده‌ای را پی افکند که توان مقاومت در مقابل تهاجمات دیگر مرکز را داشته باشد.

پس از مرگ میر ویس در سال ۱۱۲۸ یا ۱۱۲۹ ه.ق به مدت یک سال عبدالعزیز برادر وی جانشینش گردید. سپس وی توسط محمود، پسر میر ویس، کشته شد. محمود پیش از پدر در تألیف قلوب افغانه و جمعیت سپاه و تسخیر بلاد کوشید. رویارویی دیگر قوای دولتی با افغانه شورشی این بار در زمان قیادت محمود اتفاق افتاد. محمود برخلاف عمویش نیرومند و جنگ‌آور بود ولیکن زیرکی پدر را نداشت و مثل او آزموده نبود و گاهی اوقات تزلزل از خود نشان می‌داد؛ اما بخت با غلزاییها و محمود یار بود که شورش ابدالی‌های هرات در مدت کوتاه امارت عبدالعزیز به وقوع پیوست و توجه دربار ایران را به این منطقه معطوف داشت (لکه‌هارت، ۱۳۶۲: ۱۰۹). طی سال‌های ۱۱۲۸ الی ۱۱۲۹ ه.ق جعفرخان استاجلو، (مرعشی، ۱۳۶۲: ۲۲) فتحعلی‌خان ترکمان، صفی‌قلی‌خان ترکستان اوغلی (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۲۳-۱۲۱) که به ترتیب برای سرکوب شورش ابدالی‌های هرات رفته بودند، جملگی منهزم شده، جانشان را در این راه از دست دادند.

شاه برای مقابله با بحران قندهار و هرات این بار رأساً درصدد تمهید و تجهیز قشون از اصفهان به قزوین رفت تا پس از جمع‌آوری نیرو به خراسان رود (۲۷ رجب ۱۱۲۹) اما وی به هدف خود نرسید و این اقدام با شکست مواجه شد. محمدمحسن در بیان علت آن می‌نویسد:

«امرا و ارکان دولت هر یک به سبب اغراض باطله نفسانی و نفاق با یکدیگر چشم از اصلاح دولت پوشیده هر وقت که اراده حرکت کردند، هر یک عذر و مانعی عرض کرده حرکت را موقوف و به عیش و عشرت مشغول گردیده بنای منصب فروشی و تقبل گرفتن را مدت سه سال در قزوین توقف نمودند» (همان).

شاه در غره ذی‌حجه سال ۱۱۳۲ ق. به طهران حرکت کرد و در این موقع عریضه

محمود و فرستادن رقم و خلعت و تفویض حکومت قندهار به وی نیز صورت گرفت؛ اما سه سال بلا تکلیف گذاشتن مسئله هرات و قندهار خطای استراتژیک بود و فرصت مناسبی برای تقویت موقعیت افغانه شورشی غلزایی و ابدالی ایجاد کرد. اردوی شاه در غره محرم ۱۱۳۳ق. وارد بلده طهران گردید اما به سبب اختلاف امرا که یا به خراسان بروند یا به اصفهان، در طهران متوقف گردید (همان، ۱۲۴). این بار نیز اقدامی در مورد قضایای شرق کشور به عمل نیامد. محمود غلزایی، اسدالله ابدالی را در قصبه دلارام واقع در جاده میان خواف و زمین داور شکست داد و او را کشت و با این پیروزی بر قدرت محمود افزوده شد (لکهارت، ۱۳۶۲: ۱۱۷). دربار صفوی به قدری غافل و از درون پوسیده بود که نتوانست از این اختلاف استفاده کند. پس از بروز اختلاف میان امرا و فتحعلی خان اعتمادالدوله در طهران، اعتمادالدوله عزل شده، اسماعیل خان مأمور خراسان گردید و مقرر گردید سه هزار نیروی نظامی از طهران، ولایات، عراق، آذربایجان و خراسان در اختیار وی باشند (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۲۷-۱۲۶). شاه سپس با خیالی راحت عازم اصفهان شد. اسماعیل خان با نیروهای خود وارد مشهد شد و با حکمران مشهد، علیقلی خان، به ستیز برخاسته او را به زندان افکند. کمی بعد او با شورش شهرش کردند و اسماعیل خان را در سرایش محبوس نمودند. وی پس از آزادی، نیروهایش را در اختیار فتحعلی خان قاجار قرارداد و او را مأمور سرکوبی و انقیاد ملک محمود سیستانی حکمران شورشی تون کرد؛ اما فتحعلی خان از ملک محمود شکست خورد و به مشهد بازگشت (لکهارت، ۱۳۶۲: ۱۴۱). جان بل از همراهان هیئت ولینسکی^۱ که از پاییز ۱۰۲۹ تا اوایل ۱۰۳۱ق در ایران به سر می برد، در مورد سستی دربار نسبت به مسائل پیش آمده و نارسایی ها و آسیب های استراتژیک نظامی دربار می نویسد:

«یاغیان [افغانه] را به دست فراموشی سپرده آنان را منفور می شمارند و موافق رسم تهدیدآمیز خویش می گویند برای قطعه قطعه ساختن آنان ... عده ای سرباز خواهند فرستاد. زمان، پوچ بودن این سخنان درشت را به ثبوت رسانیده است. باید بگوییم که آنان به افراد و پول احتیاج ندارند، بلکه سربازان ایشان بی انضباطند و برتر از همه فاقد

۱. هیأت مزبور از طرف پطرکبیر به دربار شاه سلطان حسین عازم شده بود که در کنار مقاصد تجاری موظف بودند از قدرت نظامی ایران نیز اطلاعاتی جمع آوری کنند.

صاحب‌منصبانی لایق برای فرماندهی می‌باشند.» (همان، ۱۱۶)

ولینسکی رئیس این هیات نیز می‌گوید: «قشون این کشور به قدری مایوس و بی‌کفایت شده بود که به نظر او روسیه با عده کمی می‌توانست در صورت جنگ، این کشور را به زانو درآورد» (دولت‌شاهی، ۱۳۵۶: ۶۱۴). وجود فساد، رقابت و دودستگی‌ها در مرکزیت سیاسی - نظامی دولت صفوی مانع از آن شد که در ابعاد استراتژیکی و تاکتیکی، تدابیر شایسته‌ای در قبال مسائل قندهار و هرات اتخاذ شود.

حملات محمود افغان به سمت غرب از کرمان شروع شد. او در اواخر تابستان ۱۱۳۳ با نیرویی ۱۱۰۰۰ نفره پس از عبور از صحرای لوت به کرمان رسید. او با این اقدام، هم می‌توانست وسایل دفاعی صفویه را بیازماید و هم فن جنگ دور از خانه و کاشانه را به افرادش بیاموزد (لکهارت، ۱۳۶۲: ۱۲۸).

در دو سه تهاجم محمود به کرمان در شوال یا محرم ۱۱۳۳ ق که با ۱۸۰۰۰ نفر صورت گرفت، غلزائیها با شجاعت و تجربه جنگی و حمیت مذهبی بدون مانع شهر کرمان را تصرف کردند، اما از تسخیر ارگ فروماندند زیرا رستم محمدسعدلو به شدت مقاومت کرد و محمود نیز غیر از زنبورک‌ها سلاح کارآمدی برای در هم کوبیدن قلعه نداشت. لذا افغانه با برجای گذاشتن ۱۵۰۰ کشته در ربیع‌الثانی ۱۱۳۴ در تصرف قلعه ناکام ماندند (لکهارت، ۱۳۶۲: ۱۵۱؛ مرعشی، ۱۳۶۲: ۵۵؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۲۷) وجود فرماندهانی چون رستم محمدسعدلو هم در حکم کیمیا بود و مرگ او که در این موقع فرارید جانشین وی دل و زهره نداشت که تهاجم دیگر افغانه را مثل وی دفع کند. لذا حاضر شد در صورت انصراف محمود از ادامه محاصره مبلغی گزاف به او بپردازد؛ اما طولی نکشید افغانه ضرباتی را بر قوای دولتی وارد کردند و «قریب صد نفر [از آنان را] شهید و اسیر و مال بسیار [از آنان] بردند» (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۲۹).

نبرد گلون‌آباد یا گلناباد آخرین نبرد نیروهای دولتی و افغانه بود که در سال ۱۱۳۴ ه. ق در نزدیک اصفهان به وقوع پیوست و سرنوشت دولت صفوی را رقم زد. نیروهای شورشی افغان به فرماندهی محمود و امان‌الله خان نبرد سازمان‌یافته‌ای را در مقابل نیروی مجهزتر و برخوردارتر از نظر عدّه و عدّه، انجام داده و آنها را شکست دادند.

با مروری بر روند این نبرد با توجه به چگونگی تأمین نیرو، طراحی جنگ، شیوه

جنگ و فرماندهی آن و... می توان به طور مستقیم و غیرمستقیم تأثیر عامل سیاسی و مدیریتی را در ابعاد مختلف، اعم از وجود رقابت‌ها میان صاحب‌منصبان و اختلاف‌نظرها و...، به خوبی ملاحظه کرد و نارسایی‌های تاکتیکی نیز به نوعی متأثر از این عوامل است.

تدارک نیروی جنگی برای مقابله با محمود در حالت دستپاچی صورت گرفت. مرعشی صفوی نیروهای دولتی حاضر در جنگ را ۷۰۰۰۰ سوار دواسبه و توپخانه بسیار و پیاده بی‌شمار برآورد کرده (مرعشی، ۱۳۶۲: ۵۸) که در مقایسه با ارقام دیگران اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد. سرپطرس گیلاننیز به تعداد ۳۰۰۰۰ نفر با ۲۴ توپ اشاره می‌کند (گیلاننیز، ۱۳۷۱: ۵۴). برای جمع‌آوری نیروهای مزبور اعلامیه‌هایی مبنی بر بخشش شش ماهه مالیات داوطلبان به قرا و قصبات پایتخت فرستاده شد و تعدادی از برزگران و پیلهوران نیز در میان آنان حضور داشتند که در عمر خود اسلحه‌ای به دوش نگرفته بودند (لکهارت، ۱۳۶۲: ۱۵۵) و همچنین «کسبه خرد و کلان اصفهان» نیز حضور داشتند (کروسینسکی، بی تا: ۵۰). البته عده‌ای سرباز کارآمد از لشکر قوللر (غلامان) تحت فرمان رستم شاهزاده گرجی حضور داشتند و سربازان بنیچه عشایری تحت فرمان علیمردان خان نیز حضور داشتند (همان، ۵۱). بنابراین نیروی انسانی اردوی دولتی، ضعف‌های زیادی داشت: تماماً دارای تجربه نبودند، آموزش‌ها و مهارت لازم را نداشتند و از انگیزه جنگیدن برخوردار نبودند و این همه ناشی از سوء تدبیر و مدیریت گردانندگانی می‌شد که چنین نیروهایی را تدارک دیدند. در مورد تعداد نیروهای افغانی ارقام متفاوتی وجود دارد که حداقل ۸۰۰۰ نفر و حداکثر ۴۰۰۰۰ نفر ذکر شده‌اند (لکهارت، ۱۳۶۲: ۱۵۴؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۲۹-۱۲۸). طبق گزارشی دیگر قوای افغان ۲۰۰۰۰ نفر بودند که تنها ۴۰۰۰ نفر آنها مسلح و آماده کارزار بودند (بهبهانی، ۱۳۸۹: ۱۰).

در شورای جنگی دولت مرکزی که نحوه مقابله و جنگ با افغانه را مورد بررسی و تصمیم‌گیری قرارداد نیز نارسایی‌هایی بروز کرد، در آنجا دو نظر متفاوت مطرح گردید: یکی نظر محمدقلی خان اعتمادالدوله بود مبنی بر اینکه سپاهیان تا جمع‌آوری نیروی کافی از محل‌های دیگر و آوردنشان به پایتخت، در استحکامات اصفهان موضع بگیرند. نظر دیگر را دشمنان محمدقلی خان مبنی بر حمله فوری و اتخاذ موضع تهاجمی دادند

(لکهارت، ۱۳۶۲: ۱۵۷) که شاه نظر دوم را ترجیح داد.

عوامل بی‌اثرکننده اقدامات نظامی

آنچه در مبحث پیشین گفته شد عمدتاً اقدامات نظامی در مقابله با شورش افغانه بود؛ اما اتفاقات و پوش نوارهای زیادی هم در پشت صحنه و در زمینه‌های تاریخی و پیرامونی این حادثه وجود داشت که طرح آنها مبحث دیگری را می‌طلبد. گرچه دولت مرکزی و شخص پادشاه اقدامات نیم‌بند و توأم با مشکلات عدیده‌ای را که گفته شد در مهار شورش افغانه انجام می‌دادند، اما موانع و عوامل دیگری نیز وجود داشتند که در بی‌اثر یا کم‌اثر کردن این اقدامات دخیل بودند. این مشکلات نیز ابعاد مدیریتی، اجتماعی - سیاسی و ساختاری داشتند که در ادامه بدان‌ها می‌پردازیم:

عوامل مدیریتی

در بعد مدیریتی به مسائل و معضلاتی برمی‌خوریم که ریشه در بی‌تدبیری‌ها و سوء مدیریت‌ها دارند؛ نظیر تعصبات مذهبی، اختلافات، خیانت‌ها، ارائه ارقام غیرواقعی از تعداد سپاهیان توسط مقامات نظامی و

شواهد و قراین عدیده‌ای از نقش تعصبات مذهبی در بروز شورش غلزایی‌های قندهار و پایداری آنها در مقابل نیروهای اعزامی از مرکز طی سال‌های ۱۱۲۲ تا ۱۱۳۵ ه.ق وجود دارد. در جریان شورش‌های افغانه غلزایی در قندهار که به رهبری میر ویس شروع شد و بارها به مصاف نیروهای دولتی با آنان انجامید، تعصبات مذهبی از دو لحاظ برای قوای دولتی در عرصه‌های نظامی شکننده بود: یکی به لحاظ قرار گرفتن فرماندهان گرجی مسیحی در رأس نیروهایی که بخش قابل‌توجه آنها را قزلباش‌ها تشکیل می‌دادند و تمرّد آنها را در پی داشت و دیگر به لحاظ تنفیری که افغانه سنی مذهب تحت رهبری میر ویس از قزلباش‌ها داشتند (مستوفی، ۱۳۵۳: ۳۹۹).

این تعارضات مذهبی و فرهنگی حاکم گرجی قندهار با مردم این منطقه موجب گردید که میر ویس ابتدا به دربار شکایت برد اما به‌جای رسیدگی، او را به اتهام داشتن عزم خروج، تحت تعقیب قرار دادند و او ناگزیر به حج بیت‌الله‌الحرام رفت و بعد به اصفهان بازگشت. وی در این ایام موفق به آسیب‌شناسی اصفهان و حکومت صفویه

گردید (مرعشی، ۱۳۶۲: ۵).

خیانت‌های مقامات ارشد سیاسی و نظامی در فرایند مقابله با بحران افغانه نیز گزارش شده است که اقدامات نظامی مرکز را خنثی می‌کرد و ذکر همه آنها در حوصله این نوشتار نمی‌گنجد و تنها به یکی دو مورد مهم استناد می‌کنیم: از جمله این‌ها خیانت وزیر اعظم، اعتمادالدوله، در عرصه نظامی بود؛ منابع به ضعف فرماندهی، بزدلی و خیانت وی در نبرد گلناباد اشاره داشته‌اند (گیلاننتر، ۱۳۷۱: ۵۶-۵۴). همچنین به نوشته محمدخلیل مرعشی در جریان نبرد گلون‌آباد، برخی از امرا و سرداران با محمود افغان راه سازش و پیغام داشتند (آصف، ۱۳۵۲: ۱۳۲؛ مرعشی، ۱۳۶۲: ۵۶).

ارائه ارقام غیرواقعی از تعداد سپاهیان توسط مقامات نظامی را هم باید در زمره خیانت‌ها و سوء مدیریت‌های مقامات نظامی به حساب آورد. چنین اقدامی مقامات عالی‌رتبه سیاسی - نظامی را از اتخاذ تصمیمات درست در مقابل بحران‌ها عاجز می‌کرد. البته ارتشاء، خرید و فروش مناصب و ارائه ارقام غیرواقعی از تعداد سربازان توسط مقامات نظامی جلوه‌هایی از وجود فساد در ارکان نظامی و اداری کشور بود. تعداد کل نیروی نظامی در زمان شاه سلیمان به ۹۰ هزار نفر می‌رسید، در صورتی که به تصریح کمپفر «تعداد زیادی از این سربازان فقط روی کاغذ وجود دارند...» (کمپفر، ۱۳۶۰: ۹۱). جملی کارری نیز به گوشه‌ای از چنین معضلی صحه می‌گذارد (کارری، ۱۳۸۳: ۳۶).

بی‌اعتبار شدن حرفه سپاهی‌گری و بی‌توجهی به قوای نظامی نمود دیگری از ضعف‌های مدیریتی در بعد نظامی و از عوامل مؤثر در شکست‌های نظامی بود. موسوی فندرسکی می‌نویسد: «در این مدت پنجاه یا شصت سال... با دشمن قوی و خصم زبردستی اتفاق مقاتله نیافتاده امری که... لشکر ایران در صفدری و برجولایی و حمله‌وری و قلعه‌ستانی باشد روی نداد» (فندرسکی، بی‌تا: ۱۰۹). در اواخر عصر صفویه شغل نظامی از جهات مختلف متحمل آسیب‌هایی گردید و همین امر در بعد سازمانی و اجتماعی، ارتش را تضعیف کرد. عواملی نظیر افت ارزش و اعتبار مناصب و جایگاه‌های نظامی، بی‌اهمیت شدن مشاغل نظامی، خرید و فروش مشاغل نظامی و ارتشاء، چند شغلی بودن نظامیان یا پرداختن آنان به سرگرمی‌هایی غیر از شغل خود و... آسیب‌زا و موجب ضعف ارتش گردید. افول اعتبار یکی از مناصب مهم نظامی یعنی

تفنگچی آقاسی در اواخر صفویه، در نوشته‌ی نصیری اردوبادی کاملاً نمایان است. به نوشته وی تعداد افراد تحت امر تفنگچی آقاسی در زمان شاه صفی از ۱۲۰۰۰ در زمان شاه سلطان حسین به ۷۳۱۹ نفر کاهش یافت. مکان نشستن وی در مجالس همایون پایین‌تر از ایشیک آقاسی بود (نصیری اردوبادی، ۱۳۷۱: ۱۹). همچنین نارسایی در پرداخت حقوق نظامیان در گزارش‌های سیاحان انعکاس دارد. یکی از آنان به تاریخ ۱۱۰۴ ق می‌نویسد:

«وضع پرداخت حقوق دستجات قشون خوب نیست به این ترتیب که حقوق آنان را حواله می‌کنند تا از اراضی و دهکده‌هایی که شاه ضبط کرده است به آنها پردازند. وزرایی که پرداخت حقوق سرباز و اداره این امر به عهده آنها می‌باشد، دستجات نظامی را به دنبال دریافت حقوقشان گاهی ۳۰۰ فرسنگ راه از این طرف به آن طرف می‌دوانند» (سانسون، ۱۳۷۷: ۱۱۹).

همین سیاح خاطر نشان می‌کند که «وزرا راه حق و حساب گرفتن را خوب آموخته‌اند، به طوری که اگر فرد نظامی تصادفاً بتواند دوسوم حقوقش را وصول کند کار مهمی انجام داده است» (همان: ۱۲۶).

عوامل ساختاری و سازمانی

ضعیف شدن نیروی نظامی بر اثر دوران طولانی مدت صلح، موروثی بودن مناصب نظامی، اشتغالات غیر حرفه‌ای نظامیان بخشی از عوامل ساختاری و سازمانی آسیب‌های نیروی نظامی اواخر صفویه را تشکیل می‌دهند. دوران طولانی مدت صلح، قوای نظامی را بی‌تحرک، جنگ ناآزموده، بی‌تجربه و در نتیجه فاقد کارایی در عرصه نظامی بار آورده بود. دری افندی سفیر عثمانی در گزارش خود درباره وضعیت مأموران کشوری و لشکری ایران در اواخر عصر صفویه می‌نویسد: «پرهیزکاری و طالب صلح و صفا بودن شاه، فرماندهان لشکری را تنبل بار آورده و آن جوش و خروشی را که سپاهیان قزلباش در دوران پادشاهی اجدادش از خود بروز می‌دادند، در حال حاضر اصلاً و ابداً ندارند» (نصیری، ۱۳۷۳: ۳۹). شاردن نیز دوره طولانی صلح از زمان فتوحات شاه عباس اول و سال‌های نخستین سلطنت شاه صفی را مسئول این انحطاط می‌شمارد (شاردن، ۱۳۴۵: ۳۵/۲). محمدعلی حزین هم طی حوادث سال ۱۱۳۴ ق. «به یکصد سال بیرون نیامدن

شمشیر از نیام» اشاره می‌کند (حزین، ۱۳۷۵: ۱۹۷).

موروثی بودن مناصب کمابیش در ادوار مختلف عصر صفویه وجود داشت و در اواخر نیز با شدت بیشتری جریان داشت. همین امر نیز منجر به ورود عناصر ناکارآمد و کار نابلد در ساختار فرماندهی نظامی گردید (برن، ۱۳۸۲: ۱۹۲). در فرمانی از شاه سلطان حسین به میرزا محمدتقی کلانتر دارالعباده یزد که او را به رتبه وزارت تفنگچیان منصوب نمود به موروثی بودن این منصب اشاره شده است^۱ (ستوده، ۱۳۸۷: ۲۲). در حکمی دیگر نیز به موروثی بودن منصب تفنگچی تصریح شده است (همان). به هر حال موروثی بودن مقامات نظامی در زمره عوامل آسیب‌زای تأثیرگذار بر نیروی نظامی بود؛ زیرا موقعی که شایستگان می‌توانستند برای نجات کشور نقش ایفا کنند این فرصت از دست می‌رفت.

سرگرم کردن نظامیان به اموری غیر از وظایف خود نیز از عوامل تضعیف‌کننده دیگر ارتش در این دوره بود. اشتغال در کارهای اجتماعی و فرهنگی همچون امر به معروف و نهی از منکر و فعالیت‌های عمرانی نظیر ساخت ابنیه و... (حسینی خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۶۲) می‌توانست انجام وظایف اصلی‌شان را تحت تأثیر قرار دهد. نظامیان در نقش‌های تشریفاتی نیز اشتغال یافتند. این نقش در مشاهدات سیاحان این عصر بیشتر جلب توجه می‌کند؛ مثلاً دری افندی سفیر عثمانی می‌نویسد: «من خود هنگام توقف در اصفهان دیدم که یکی از سرداران قشون [شاه] به جای اینکه وقتش را صرف امور سپاهیگری بنماید، در یکی از مدارس پایتخت مانند یک نفر طلبه به فراگرفتن علوم دینی مشغول می‌شد» (نصیری، ۱۳۷۳: ۳۹؛ کارری، ۱۳۸۳: ۱۳۸).

عوامل اجتماعی و سیاسی

رفاه‌زدگی و تجمل‌پرستی، صوفی‌زدایی، قزلباش‌زدایی، تضعیف تصوف و محو تعصب اویمافی در زمره عوامل اجتماعی - سیاسی این نارسایی‌ها و آسیب‌ها به حساب می‌آید: رفاه‌زدگی و تجمل‌پرستی موجود در جامعه و ارتش، کارایی و تحرک قوای نظامی را به شدت کاسته بود که در منابع این دوره اشاراتی به آن وجود دارد (فندرسکی، بی‌تا:

۱. در این حکم آمده است: «... لازم فرموده‌ایم که اخلاص‌کیشان صافی رأی و کفایت‌اندیشان کارگشای را که پدر بر پدر مصدر حسن خدمت و خلفاً عن سلف پذیرای خلوص باشند تحریراً ۱۱۳۰ هـ ق.»

۱۰۹). صوفی‌زدایی نیز به‌مثابه زدن تیر خلاصی به نقش نظامی قزلباش‌ها بود. روند قزلباش‌زدایی پس از استقرار دولت صفوی شروع شد (قرقلو، ۱۳۸۴: ۱۸۰) و تا سلطنت شاه‌عباس بزرگ روندی بطئی و تدریجی داشت، اما پس از آن این روند جدی‌تر و سریع‌تر شد و در ساختار نظامی کشور نمود پیدا کرد. نیروی قزلباش در کنار نیروی غلامان به‌قدری تضعیف شد که دیگر نتوانست در عرصه‌های سیاسی نقش ایفا کند. روند قزلباش‌زدایی با تضعیف موقعیت صوفی‌ها نیز توأم بود. صوفیان هسته اصلی دولت صفوی را تشکیل می‌دادند (نویی و غفاری فرد، ۱۳۸۶: ۲۷۹). عباس یکم با آوردن غلامان چرکسی، گرجی و ارمنی و ایجاد تغییر در ساختار نظامی ضربت دیگری بر آنان وارد ساخت. در دوره شاه‌عباس دوم غلبه علمای شیعه و مجتهدان در عرصه سیاسی جلوه‌های مختلفی نظیر از صحنه بیرون کردن صوفیان، نزدیکی بیشتر به امور سلطنت و دخالت در امور سیاسی و نظامی داشت. روند رو به ضعف تصوف صفوی شکل دیگر فرآیند اعتلای متشرعان بود. کاهش قدرت نظامی - سیاسی سران قزلباش و صوفیان، زمینه را برای چیرگی فقهای شیعی نسبت به صوفیه مساعدتر و زبان و قلمشان را در تکفیر و تفسیق این گروه درازتر نمود. به قسمی که انتساب بر صوفیگری عنوان اتهام شد که متشرعان قلمرو صفوی نه همان صوفیه و متصوفه که رقیبان غیرصوفی خود از زمره علما را هم بدان نسبت و اتهام، تخطئه و بدنام می‌کردند. تا جایی که عالمان و حکیمان متهم، خود نیز در ذم صوفیه کتاب می‌نوشتند (رحیم‌لو، ۱۳۸۳: ۴۰۸). روند شتابان سرکوبی صوفی‌ها و اعتلای متشرعان را از دوره شاه صفی می‌دانند که در زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین به‌طور فزاینده‌ای بیشتر شد (Ferrier, 1996, 6). در این غلبه با لوازم و تمهیدات قدرتمندی نظیر نهاد سلطنت و شاه از علمای شیعه پشتیبانی می‌شد، چنان‌چه در مقطعی از عصر شاه سلیمان امور سلطنت از جانب شاه به آقا حسین خوانساری، برای مدتی که شاه پایتخت را ترک می‌کرد، واگذار شد^۱ (خوانساری، ۱۳۹۰: ۳۵۱/۲). صوفی‌هایی که در گذشته مورد احترام بودند در اواخر عصر شاه سلیمان در منتهای حقارت به سر می‌بردند و به کارهای درباری، پیشخدمتی و... مشغول بودند (سانسون، ۱۳۷۷: ۵۷). صوفی‌زدایی در دوره شاه سلطان حسین به اوج خود رسید و وقتی محمدباقر مجلسی به‌عنوان شیخ‌الاسلام برتری

۱. التمس منه فی بعض مهاجراته النیابه السلطنه عنه... و یقوم بامر المملکت حسب و ما یرید.

یافت، رسماً صوفیگری را سرکوب (Ferrier, 1996, 6) و صوفیه را از اصفهان بیرون کرد؛ حتی صوفیان مقیم ولایات دیگر ایران به ناچار راه تبعید در پیش گرفتند (قزوینی، ۱۳۶۷: ۷۸). روند تضعیف و نابودی صوفیگری مساوی با تضعیف قدرت نظامی هم بود. با توجه به اینکه خاستگاه نیروی نظامی صفویه در نیمه اول این عصر یعنی نیروی قزلباش، مریدان صوفی بودند و در نیمه دوم نیز بخشی از ساختار نظامی را نیز آنها تشکیل می‌دادند لذا ضربه به تصوف، ضربه به بخشی از توان نظامی دولت صفوی هم بود. در یکی از وقایع نامه‌های اواخر قرن دوازدهم هجری که کمتر مورد توجه مورخان بوده، آمده که او امرای قزلباش را به علت «جر و تعدی» از کار برکنار ساخت و سادات خداترس را به جای ایشان گذاشت و «... طریقه صوفیه را که شعار و اطوار سلسله صفویه بود، برانداخت از آن جمله توحیدخانه که در دولتخانه آن حضرت متصل عالی‌قاپو بود و در هر شب جمعه مشایخ صوفیه جمع شده و... موقوف فرمود...» (برن، ۱۳۸۲: ۵۸-۵۷). اما گزارش‌های دیگری نشان می‌دهند که نقش و تأثیر مقامات مذهبی در عرصه نظامی در واپسین سال‌های عمر سلسله که حکومت با بحران‌های سیاسی - نظامی دست به گریبان بود، چشمگیرتر شده است. به نوشته محمدخلیل مرعشی در سال ۱۱۳۳ق در جریان عزل و عقوبت فتحعلی خان داغستانی، دو نفر از مقامات سیاسی یکی میرزا رحیم حکیم‌باشی و دیگر ملا محمدحسین ملامباشی نیز نقش داشتند و او را به اتهام خروج و بغی دستگیر و به قتل رساندند (مرعشی، ۱۳۶۲: ۵۰).

محو تعصب اویمافی نیز از عوامل ضعف بنیه نظامی حکومت صفوی بیان شده است: برخی زوال دولت صفوی را از منظر نظریه عصبیت ابن‌خلدون یا «قاعده ابن‌خلدونی» بررسی و تحلیل کرده‌اند. آنان آسیب دیدن عصبیتی را که مایه‌های قوت و قدرت ساخت ایلی دولت صفوی بود، عامل سقوط صفویه دانسته‌اند. بر اساس این نظریه شاه‌عباس با تغییرات وسیعی که به عمل آورد به نابودی عصبیت قبیله‌ای پرداخت و نیروی نظامی قزلباش که بر اساس قاعده عصبیت قبیله‌ای سازمان یافته بود و دولت صفویه را ایجاد کرده، از موجودیت آن دفاع کرده بودند را تضعیف کرد. گرچه او با این اقدامات بسیاری از معضلات سیاسی ناشی از این عصبیت و ساختار ایلی و اویمافی موجود را از بین برد و ساختارهای نوینی را در ابعاد سیاسی و نظامی مستقر

ساخت و در زمان خودش توانست بر مشکلات و نارسایی‌های موجود فائق آید، همین عصبیت‌زدایی بذر نابودی دولت صفویه را در طی یک قرن در درون خود پرورش داد. عباس اول از بین بردن تعصب اویماقی را با اعمال تدابیر و سیاست‌های وسیع سیاسی و نظامی و مالی به اجرا درآورد. اجرای این سیاست‌ها در دوران سلطنت خود وی به تقویت حکومت و اعتلای کشور انجامید؛ اما در بلندمدت اثر منفی آن، موجبات سقوط دولت صفویه را فراهم آورد (مشفق فر، ۱۳۸۹: ۱۸-۱۳).

نتیجه

مستندات تاریخی بیانگر وجود تمهیدات و تدابیر حکومت صفوی در مقابل بحران ناشی از شورش افغانه در شرق کشور است، اما آنچه تاریخ نشان می‌دهد بی‌نتیجه بودن چنین اقداماتی است؛ زیرا حکومت صفوی نه تنها این بحران را مهار نکرد، بلکه در مقابل آن زانو زد. رسیدن به علل و عوامل حقیقی بروز چنین شرایطی مستلزم بررسی اقدامات نظامی انجام‌شده در مهار این بحران و موانع و کاستی‌ها و نارسایی‌های موجود است. مروری بر عملیات نظامی قوای دولتی بر ضد شورشیان نشان می‌دهد که در این زمینه غفلت عوامل نظامی و اطلاعاتی حکومت از تحرکات اولیه افغانه شورشی، موجب فرصت‌یابی میر ویس در تشکیل و تکوین سازمان رزمی افغانه گردید و ضعف‌های اطلاعاتی فرماندهان نظامی اعزامی به منطقه، موجب فریب خوردن آنان از نیرنگ‌های میر ویس شد. تعلق در سرکوب شورشیان، آنها را بیش از پیش تقویت کرد و عواملی دیگری چون ضعف فرماندهی قوای دولتی، ضعف اطلاعاتی، نبود انگیزه مقاومت و جنگ در نیروهای اعزامی از مرکز و سوءظن فرمانده اعزامی نسبت به تصمیمات مقامات مرکز در این شکست فضاحت‌بار مؤثر بوده است. آنچه مسلم است اینکه تمام این نارسایی‌ها ریشه در مشکلات سیاسی و مدیریتی مرکز داشت: ضعف اراده شاه و عدم اشراف وی بر ارکان حکومت، اردو کشی به شرق کشور را برای مهار بحران ناکام گذاشت. در مجموع غفلت‌ها، سستی‌ها، وقت‌کشی‌ها، سوءتدبیرها، سوءمدیریت‌ها و شکست‌های نظامی ناشی از عوامل یادشده، موجبات تقویت و استحکام شورشیان را فراهم و افغانه را پیروز نهایی این میدان کرد؛ اما این تمام ماجرا نبود بلکه عوامل بی‌اثرکننده دیگری نیز برای این اقدامات ضعیف مشاهده می‌گردد:

عوامل ساختاری، اجتماعی، سیاسی و مدیریتی دیگر که برخی از آنها ریشه در دوره سلاطین پیشین دارند و برخی دیگر در عصر شاه سلطان حسین عارض شده‌اند. برخی از این عوامل به‌طور غیرمستقیم نیروی نظامی را تضعیف می‌کرد و برخی به‌طور مستقیم. آنچه می‌توانست این نارسایی‌ها را در مورد نیروی نظامی درگیر با بحران برطرف و یا کم‌اثر کند تدابیر، سیاست‌ها و اقدامات رأس حکومت بود که خود دچار مشکلات عدیده‌ای بود و این همه دست به دست هم داد و یکی از صفحات عبرت‌انگیز تاریخ ایران را رقم زد.

فهرست منابع و مآخذ

- آصف، محمد هاشم، (۱۳۵۲)، *رستم التواریخ*، به اهتمام محمد مشیری، تهران: چاپخانه سپهر.
- برن، رهر، (۱۳۸۲)، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بهبهانی، میرزا عبدالنبی شیخ الاسلام، (۱۳۸۹)، *بدایع الاخبار*، به انضمام شش گزارش درباره حمله افغان به اصفهان و روستاهای خراسان، تصحیح و توضیحات سیدسعید میرمحمدصادق، تهران: مرکز پژوهش‌های میراث مکتوب.
- حزین، شیخ محمدعلی، (۱۳۷۵)، *تاریخ و سفرنامه حزین*، تصحیح و تحقیق علی دوانی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حسن آبادی، ابوالفضل، (۱۳۶۸)، «نگاهی به اسناد سیورغال در دوره صفویه»، *فصلنامه گنجینه اسناد*، شماره ۶۷، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، پائیز، صص ۶۲-۷۳.
- حسینی خاتون آبادی، سید عبدالحسین، (۱۳۵۲)، *وقایع السنین و الاعوام*، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامییه.
- خوانساری الصبھانی، میرزا محمدباقر، (۱۳۹۰)، *روضات الجنات فی الاحوال العلماء و السادات*، الجزء الثاني، تهران: مکتبه اسماعیلیان.
- دولتشاهی، اسماعیل، (۱۳۵۶)، «ملاقات سفیر پطرکبیر با شاه سلطان حسین»، *مجله سخن*، دوره ۲۶، شماره چهارم.
- رحیم‌لو، یوسف، (۱۳۸۳)، «تضادها و تعارض‌های ساختاری حکومت صفوی»، *صفویه در گستره تاریخ ایران*، تبریز: دانشگاه تبریز.
- سانسون، مارتین، (۱۳۷۷)، *سفرنامه*، ترجمه محمد مهریار، اصفهان: نشر گاه.
- ستوده، مولود، (۱۳۸۷)، «بررسی دو سند دربار منصب تفگجیان»، *گنجینه اسناد*، سال ۱۸، شماره ۷۱، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی، پائیز، صص ۲۸-۲۰.
- شاردن، ژان، (۱۳۴۵)، *سیاحت‌نامه شاردن*، ج ۸، ترجمه محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.
- فرمان شاه سلطان حسین در ربیع‌الثانی ۱۱۳۰ مبنی بر تشکیل نیروی نظامی جدید، کتابخانه ملک تهران، بخش نسخ خطی، شماره ۸۶.
- فیدالگو، گریگور پیرا، (۱۳۵۷)، *گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین*، ترجمه پروین حکمت، تهران: دانشگاه تهران.
- قرقلو، کیومرث، (۱۳۸۴)، «روند حذف قزلباش‌ها از ساختار قدرت»، رساله دکتری، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- قزوینی، ابوالحسن، (۱۳۶۷)، *فوائد الصفویه*، تصحیح، مقدمه و حواشی دکتر مریم میراحمدی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

| بررسی تحلیلی عملکرد نظامی حکومت صفوی در شورش افغانه | ۱۱۳

- کارری، جملی فرانچسکو جیوانی، (۱۳۸۳)، *سفرنامه*، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کمپفر، انگلبرت، (۱۳۶۰)، *سفرنامه کمپفر به ایران*، ترجمه کیکاووس جهاناداری، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.
- کروسینسکی، یودا فاداتیوز، (بی تا)، *بصریت نامه*، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، به کوشش یدالله قاندى و با مقدمه‌ی دکتر اسماعیل رضوانی، تهران: انتشارات آناهیتا.
- گیلاننیز، پطرس دی سرکیس، (۱۳۷۱)، *سقوط اصفهان*، ترجمه محمد مهریار، اصفهان: امور فرهنگی شهرداری اصفهان.
- لکه‌هارت، لارنس، (۱۳۶۲)، *انقراض صفویه و استیلای افغانه*، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران: انتشارات مروارید.
- لمبتون، ان، (۱۳۶۲)، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مرعشی صفوی، محمدخلیل، (۱۳۶۲)، *مجمع التواریخ در انقراض صفویه*، به تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابخانه سنایی و طهوری.
- مستوفی، محمدمحسن، (۱۳۷۵)، *زبده التواریخ*، تهران: انتشارات و موقوفات دکتر محمود افشار.
- مستوفی، میرزا محمدحسین، (۱۳۵۳)، «آمار مالی و نظامی ایران در سال ۱۱۲۸»، ۳۹۷، *مجله فرهنگ ایران زمین*، ج ۲۰، تهران.
- مشفق‌فر، ابراهیم، (۱۳۸۹)، «تحلیل استراتژی نظامی ایران و مؤلفه‌های آن در عصر شاه‌عباس بزرگ»، *فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ*، سال اول، شماره چهارم، تهران: تابستان، صص ۲۱-۱۰.
- موسوی فندرسکی، سیدابوطالب، *تحفه العالم*، تهران: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، میکروفیلم شماره ۲۴۶۵.
- نصیری اردوبادی، علینقی، (۱۳۷۱)، *القاب و مواجب دوره سلاطین صفوی*، به کوشش یوسف رحیم‌لو، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
- نصیری، محمدابراهیم بن زین‌العابدین، (۱۳۷۳)، *دستور شهسپاریان (۱۱۰۵-۱۱۱۰)*، پادشاهی شاه سلطان حسین، به کوشش محمدباقر نصیری‌مقدم، تهران: موقوفات محمود افشار.
- نوایی، عبدالحسین و غفاری فرد، عباسقلی، (۱۳۸۶)، *تاریخ تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه*، تهران: انتشارات سمت.
- Ferrier R.W (1996), *A Journey to Persia: Jean Chardin's Portrait of the Seventeenth century Empire*, London: new York.

